

دادخواهی قتل‌های زنجیره‌ای، گره خورده با رنج یک سرزمین گفت‌وگو با سهراب مختاری

جواد عباسی توللی

سهراب مختاری، فرزند محمد مختاری، شاعر و نویسنده جان باخته در قتل‌های سیاسی-زنجیره‌ای می‌گوید گرچه وادار کردن وزارت اطلاعات به پذیرش مسئولیت گامی بزرگ در جنبش دادخواهی‌ست، اما دادخواهی بدون افشای تمام ابعاد حقیقت و اجرای عدالت نمی‌تواند به سرانجام برسد.

سال پس از قتل شماری از برجسته‌ترین اعضای کانون نویسندگان ایران در پاییز سال ۱۳۷۷ توسط نیروهای وزارت اطلاعات، بازماندگان و خانواده‌های جان‌باختگان همچنان امیدوار به روشن شدن حقیقت و برقراری عدالت درباره عواملان و آمران این جنایت‌ها هستند.

آن‌چنان که از شواهد برجای مانده از پرونده قتل‌های سیاسی-زنجیره‌ای برمی‌آید، این قتل‌ها با فتوای چند تن از روحانیون بلندپایه وابسته به حکومت جمهوری اسلامی و با عاملیت یک تیم امنیتی زیر نظر وزارت اطلاعات که در رأس آن چهره‌هایی نظیر سعید امامی، معاون امنیتی این وزارتخانه در زمان تصدی علی فلاحیان، وزیر اطلاعات دوران ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی و قربانعلی دری نجف‌آبادی، اولین وزیر اطلاعات در دولت محمد خاتمی، مصطفی موسوی کاظمی، معاون وقت وزارت اطلاعات و مهرداد عالیخانی حضور داشتند، به وقوع پیوست. کمتر از دو ماه پس از وقوع این قتل‌ها یعنی در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۷۷، وزارت اطلاعات با انتشار اطلاعیه‌ای مسئولیت این قتل‌ها را بر عهده «نیروهای خودسر» خود گذاشت. در این اطلاعیه آمده بود:

«با کمال تأسف، معذودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند، در میان آن‌ها وجود دارند. این اعمال جنایتکارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام امام زمان محسوب می‌شود، بلکه لطمه بزرگی به اعتبار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران وارد آورده است.»

بنا بر اعلام وزارت اطلاعات، افرادی نظیر سعید امامی، مشاور وزیر و معاون سابق امنیت وزارت اطلاعات، مصطفی کاظمی، معاون امنیت وزارت اطلاعات و اکبر خوش‌کوش، رئیس گروه ضربت وزارت اطلاعات به عنوان عواملان این قتل‌ها معرفی شدند.

حدود چهار سال پس از وقوع قتل‌های زنجیره‌ای و به دنبال مرگ مشکوک سعید امامی در زندان که منابع رسمی دلیل آن را «خودکشی» اعلام کردند، دیوان عالی کشور سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۸۱، محکومیت ۱۱ نفر از ۱۸ متهم این پرونده را تأیید کرد.

محکومان این پرونده اما به دلیل مخالفت بازماندگان و خانواده‌های جان‌باختگان قتل‌های سیاسی-زنجیره‌ای با اجرای مجازات اعدام، از سوی مقام‌های وقت قوه قضاییه مورد بخشودگی قرار گرفته و تنها چند نفر از آنها به احکام کوتاه مدت حبس محکوم شدند.

مسئولان رسمی جمهوری اسلامی از آن زمان تاکنون این پرونده را مختومه می‌دانند و از پیگیری برای روشن شدن همه ابعاد جنایات روی‌داده در پاییز سال ۱۳۷۷ و برقراری عدالت، طفره می‌روند. اما ناصر زرافشان، وکیل دادگستری که پرونده شماری از جان‌باختگان این قتل‌ها را بر عهده داشت، در ویدئویی که در ماه‌های گذشته از او منتشر شده، درباره «سازماندهی هدفمند این قتل‌ها» از سوی وزارت اطلاعات گفته است: «مأمورانی که در دادگاه محاکمه شدند، با نشان دادن پرینت کاری و شرح وظایف مکتوب خود در وزارت اطلاعات، به صراحت گفتند که ربایش و حذف [مخالفان سیاسی] جزو وظایف سازمانی و شغل ماست.»

زرافشان که در سال‌های گذشته هم مدارک مربوط به هدفمند بودن قتل‌های زنجیره‌ای از سوی وزارت اطلاعات را منتشر کرده، در ادامه گفته است:

«بر اساس شواهد و مدارکی که درباره بیش از ۶۰ نفر از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای در دست است و همچنین بر اساس اعتراف متهمانی که در دادگاه محاکمه شدند، این قتل‌ها به هیچ وجه خودسرانه نبوده و دو معاونت و سه اداره کل [در وزارت اطلاعات] در آن دست داشته‌اند.»

به گفته این وکیل دادگستری، مأمورانی که قتل مخالفان سیاسی در پاییز ۱۳۷۷ را اجرا کرده بودند، افرادی بودند که حتی قربانیان خود را به هیچ وجه نمی‌شناختند و صرفاً بر اساس «وظیفه سازمانی خود» اقدام به چنین جنایتی کرده بودند.

هر چند مقام‌های رسمی حکومتی در ایران پیش‌تر اعلام کرده‌اند پرونده مربوط به قتل‌های سیاسی در پاییز سال ۱۳۷۷ بسته شده اما بازماندگان و خانواده‌های جان‌باختگان این رویداد همچنان بر ادامه دادخواهی تا روشن شدن همه حقیقت و برقراری عدالت تأکید دارند.

سهراب مختاری، فرزند محمد مختاری، شاعر و نویسنده چپ‌گرای ایرانی و از اعضای کانون نویسندگان ایران که در ۱۲ آذر ماه ۱۳۷۷ توسط مأموران وزارت اطلاعات ربوده شد و سپس به قتل رسید، در گفت‌وگو با زمانه می‌گوید اگرچه وادار کردن وزارت اطلاعات به پذیرش مسئولیت قتل‌های سیاسی در سال ۱۳۷۷ گام بزرگی برای جنبش دادخواهی محسوب می‌شود، اما دادخواهی بدون افشای تمام ابعاد حقیقت و اجرای عدالت درباره عاملان قتل‌ها و کشتارها هرگز نمی‌تواند به سرانجام برسد. گفت‌وگوی زمانه با سهراب مختاری را در ادامه بخوانید.

شما هنگام جان‌باختن پدرتان شما نوجوان بودید. ارتباط نزدیک با محمد مختاری به عنوان پدر چگونه بود؟ چه خاطره یا خاطرات ویژه‌ای از او دارید؟

رابطه من و پدرم خیلی ابعاد گسترده‌ای داشت و به عنوان پدر و فرزند، رابطه عاطفی نزدیکی با هم داشتیم. پدرم سال ۱۳۶۳ که از زندان آزاد شد، دیگر اجازه نداشت به شغل‌های خود در دوران پیش از زندان بازگردد و همین مسأله سبب شده بود که او هم از لحاظ معیشتی در شرایط بسیار دشواری قرار گیرد و هم به لحاظ کاری، امنیت جانی نداشته باشد و پیوسته با مشکلات زیادی روبه‌رو شود. مزید بر همه این موارد، دستگاه سانسور هم همواره آثار او را توقیف می‌کرد. با وجود این شرایط دشوار، رابطه بسیار صمیمانه و عاطفی‌ای با خانواده و به ویژه با من به‌عنوان پسر کوچکش داشت و ما از نظر عاطفی رابطه خیلی نزدیکی داشتیم. این امر باعث شد تا پس از جان‌باختن پدرم در پاییز ۱۳۷۷، با دشواری‌های زیادی روبه‌رو شوم اما بعد دیگری از زندگی پدرم، یعنی او در جایگاه یک شاعر، تأثیر بسیار عمیقی روی من گذاشت. با حضور پدرم در زندگی متوجه شدم که شعر در واقع صرفاً نوشتن یک‌سری اشعار و منتشر کردن آنها نیست بلکه شاعر بودن، نوع دیگری از زیستن را هم طلب می‌کند. همان‌گونه که پدرم در اشعار خود نوشته، به همان شیوه هم زندگی می‌کرد. به عبارتی دیگر شعر او در واقع بازتاب زندگی فردی او و نشان‌دهنده درونیات او هم بود. ضمن اینکه تحت تأثیر شرایط عاطفی یا اجتماعی خود هم قرار داشت.

من در زمان جان‌باختن پدرم حدود ۱۳ ساله بودم و پدرم از همان نوجوانی و به ویژه در سال آخر حیاتش، در اتاق خود برایم گاهی شعر می‌خواند یا در موارد دیگر درباره کتاب‌های موجود در کتابخانه شخصی‌اش حرف می‌زدیم. تمام اتاق پدرم پر از کتاب بود و هر وقت در آن اتاق، فرصتی دست می‌داد، اولین سوال‌هایم از او درباره کتاب‌های کتابخانه بود. از طرف دیگر من پس از وقوع قتل‌های سیاسی در سال ۱۳۷۷، با خواندن نوشته‌هایش از او بسیار تأثیر پذیرفتم. به ویژه اینکه زبانی که پدرم چه در مقالات فرهنگی و ادبی خود و چه در اشعارش استفاده کرده، زبانی بسیار صمیمی و نزدیک به مخاطب است و من که او را در زندگی واقعی تجربه کرده بودم، این امکان را داشتم تا بدانم زبان به کار رفته در آثار محمد مختاری، در واقع همان زبانی است که من می‌شناسم و او در حقیقت در آثارش، هیچ‌گونه اغراق یا تلاشی برای معرفی‌شکلی دیگر از شخصیت واقعی‌اش نکرده است. بنابراین مطالعه آثار پدرم برای من در واقع ادامه همان گفت‌وگوی شخصی و نزدیک با او بوده و هست.

از میان کتاب‌ها و مقالات پدر، خودتان کدام یک را بیش از همه می‌پسندید و با آن ارتباط برقرار کرده‌اید؟ همیشه وقتی به این موضوع فکر می‌کنم، یک درد بزرگ در درونم شعله‌ور می‌شود چون من زمانی که شعرهای ناتمام پدرم و دست‌نوشته‌هایی از آثار ناتمام او را در سال‌های گذشته مطالعه کردم، این حسرت بزرگ را با خود دارم که ای کاش این آثار ناتمام، تمام می‌شد. از میان کتاب‌های او اما همواره ارتباط ویژه‌ای با دو کتاب «وزن دنیا» و «آرایش درونی» برقرار کرده‌ام و از میان کتاب‌هایی که اختصاص به مقالات یا مجموعه‌های نقدی ادبی و فرهنگی او دارد، کتاب «چشم مرکب» هم اثر عمیقی است و هم در واقع بسیار موجزتر از دیگر آثار او، چکیده نظرات و اندیشه‌های او را درباره شعر، ادبیات و فرهنگ بیان می‌کند.

آقای مختاری، پردازیم به جریان دادخواهی. تا چه میزان می‌توان روند رسیدگی قضایی به پرونده قتل‌های سیاسی-زنجیره‌ای در ایران را عادلانه دید؟ به نظر شما آیا همان‌گونه که مقام‌های رسمی حکومتی در ایران اعلام کرده‌اند این پرونده از نظر قضایی مختومه است؟

طبق آنچه از سوی قوه قضاییه ایران اعلام شده این پرونده بسته شده است. اگر به مفهوم قضایی پرونده قتل‌های سیاسی در پاییز سال ۱۳۷۷ دقت کنیم، متوجه می‌شویم که از آغاز تشکیل این پرونده هم روند قضایی‌ای که شکل گرفت برای این بود که به نوعی این پرونده را مخدوش کنند و اجازه ندهند این دادخواهی به افشای حقایق و اجرای عدالت بینجامد. من خودم به عنوان کسی که در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ شاهد بازجویی‌ها و تهدید اعضای فعال کانون نویسندگان ایران بودم، به یاد دارم که اعضای کانون از جمله پدرم، محمد مختاری و زنده‌یاد غفار حسینی از جمله کسانی بودند که از سال‌های قبل از وقوع قتل‌های سیاسی، به شدت تحت فشار نهادهای امنیتی قرار داشتند. باندی که در وزارت اطلاعات این قتل‌ها را سازماندهی کرد و به انجام رساند، این پرونده را در پاییز ۱۳۷۷ آغاز نکرده بود بلکه این یک پروژه امنیتی کلان بود که از سال‌ها پیش از آن در جریان بود. بنابراین هدف قوه قضاییه از تشکیل پرونده برای این قتل‌ها از همان آغاز اولاً محدود کردن این جنایت‌های رخ داده به قتل‌های پاییز ۱۳۷۷ بود و در وهله دوم، تمام اعترافات که نشان می‌دادند قتل‌های سیاسی در ایران محدود به چهار فقره نیست و حکایت از طراحی بزرگتری داشت، حذف شدند تا نشان دهند از ابتدا قصد دارند دادخواهی را مخدوش کنند.

دستگاه قضایی ایران عملاً اراده‌ای برای افشای حقایق این پرونده نداشت و همچنین قصد نداشت که به افکار عمومی و خانواده‌ها اعلام کند چه نقشه‌هایی در وزارت اطلاعات طراحی شده بود تا این قتل‌ها انجام شود.

سیر دادخواهی خانواده‌های بازماندگان قتل‌های سیاسی-زنجیره‌ای از دهه ۷۰ شمسی تاکنون چگونه بوده؟ چه گام‌هایی برای تحقق عدالت برداشته شده است؟

به نظر دادخواهی در ایران از پیش از دهه ۷۰ شمسی وجود داشته و آغاز آن در سال‌های اول پس از انقلاب و سرکوب و کشتار گسترده دگراندیشان و مخالفان سیاسی در دهه ۶۰ بوده است. هر چند خانواده‌های جان‌باختگان و قربانیان دهه ۶۰ با موانع متعددی روبه‌رو بوده‌اند، اما آنها را باید به عنوان آغازگران دادخواهی در ایران بدانیم. در واقع از آنجایی که کشتار و حذف دگراندیشان در ایران همواره جزو سیاست کلان حاکمیت بوده، بنابراین قتل‌های سیاسی بعد از دهه ۶۰ هم ادامه پیدا کرده و از چند دهه گذشته تا کنون شاهد موارد بسیاری از قتل مخالفان سیاسی بوده‌ایم.

من فکر می‌کنم دادخواهی به نوعی نتیجه هم‌گرایی و همبستگی تمام خانواده‌ها در دهه‌های گذشته بوده هر چند که در هر دوره‌ای، ویژگی‌های خود را دارا بوده است. در سال ۱۳۷۷ اما پذیرش مسئولیت قتل‌های سیاسی از سوی وزارت اطلاعات، گام بزرگی بود چون جامعه متوجه شد کسانی که این قتل‌ها را انجام داده‌اند از بیرون از کشور نبودند بلکه مأموران دستگاه امنیتی‌ای بودند که وظیفه‌شان حفاظت از امنیت شهروندان است. همین مسأله هم سبب شد تا صدای دادخواهی بیشتر شنیده شود و مردم بهتر بدانند کسانی در ایران حکومت می‌کنند که چنین طرح‌های بی‌رحمانه‌ای را علیه شهروندان ایرانی سازماندهی می‌کنند.

شما به عنوان یکی از اعضای جنبش دادخواهی ایران، غایت این دادخواهی را چه و کجا می‌بینید؟

قطعاً می‌توان اهداف گوناگونی را برای دادخواهی متصور بود. در وهله اول اجرای عدالت و افشای حقیقت از مهمترین اهداف جنبش دادخواهی در ارتباط با تمامی موارد کشتار مخالفان سیاسی در دهه‌های گذشته است و دادخواهی بدون افشای تمام ابعاد حقیقت و اجرای عدالت درباره عاملان قتل‌ها و کشتارها نمی‌تواند هرگز به سرانجام برسد.

بیباید به تجربه کشورهای دیگر در جهان نگاه کنیم، به‌عنوان مثال من در آلمان زندگی می‌کنم و اگر به گذشته تاریخی این کشور یا کشورهای اروپای شرقی نگاه کنیم، می‌بینیم که دادخواهی به حرکت‌های آزادی‌خواهانه در جامعه گره خورده است. یعنی تا زمانی که راه آزادی‌خواهان و کسانی که برای گسترش عدالت در جامعه فعالیت می‌کنند ادامه داشته باشد، دادخواهی هم می‌تواند ابعاد جدیدی از فجایع را هویدا کند. به همین دلیل من فکر می‌کنم در مرحله اول مهمترین خواست هر حرکت دادخواهانه به گونه‌ای که خانواده‌ها و بازماندگان قربانیان قتل‌های سیاسی در ایران از گذشته تاکنون پیش برده‌اند، افشای همه حقایق مرتبط با جنایات انجام شده و تحقق عدالت در مورد آنهاست.

به عنوان فردی که دادخواهی می‌کنید، به نظر تان اجرای عدالت چگونه باید محقق شود؟ آیا صرفاً افرادی که نقش

مستقیم در جنایات و کشتار مخالفان سیاسی در ایران داشته‌اند، باید مورد محاکمه و مجازات قرار گیرند یا اینکه

جنایات انجام شده را یک جنایت سیستماتیک می‌بینید و برای تغییر اساسی کلیت سیستم حاکم باید اقدامی انجام شود؟ اگر منظور این است که در چارچوب قضایی فعلی در ایران آیا اساساً رسیدن به اهداف دادخواهی ممکن است، باید

بگویم خیر. دست‌کم تجربه دهه‌های گذشته نشان داده که با وجود ساختار سیاسی و قضایی ایران، به هیچ عنوان دست یافتن به این اهداف امکان‌پذیر نیست و در واقع اگر کسی این امید را داشته باشد، قطعاً روزی دچار سرخوردگی خواهد شد چرا که تمام دستگاه‌های نظام قضایی و سیاسی در ایران به صورت شبانه‌روزی در تلاشند تا جلوی افشای حقیقت و اجرای عدالت را بگیرند. بنابراین به نظر من تحقق چنین مطالباتی روزی امکان‌پذیر خواهد بود که ما در یک چارچوب قضایی عادلانه و ساختار سیاسی دموکراتیک بتوانیم به گذشته نگاه کنیم، درباره آن فکر کنیم و از خود با جدیت بپرسیم چه اتفاقاتی افتاده است؟ همچنین نه فقط از لحاظ حقوقی بلکه به صورت همه‌جانبه سعی کنیم گذشته تاریخی خود را که در آن چنین فجایعی رخ داده بررسی کنیم و به آن بپردازیم تا اساساً از تکرار چنین فجایعی چه به صورت سیستماتیک و سیاسی و چه از لحاظ اتفاقات مشابهی که ممکن است در آینده روی دهد، جلوگیری کنیم. در حقیقت این درسی است که ما از کشورهای دیگری که دوره‌هایی نظیر گذشته تاریخی ما را پشت سر گذاشته‌اند می‌توانیم بگیریم. تجارب کشورهای دیگر به ما نشان می‌دهد تحقق عدالت و روشن شدن حقیقت، اهدافی به سادگی دست‌یافتنی و نزدیک نیستند بلکه فرآیندی طولانی و تاریخی باید طی شود که مراحل مختلفی دارد و در مرحله نخست باید آن ساختار سیاسی و قضایی‌ای که در آن چنین جنایاتی اتفاق می‌افتد و بر آنها سرپوش می‌گذارد، از اساس دگرگون شود.

به نظر شما دادخواهی چه قدر در زنده نگه داشتن یاد جان‌باختگان دهه ۶۰ و ۷۰ در ایران مؤثر بوده است؟ به نظر

شما روزی می‌رسد که مردم ایران این جنایات را فراموش کنند؟

شاید این حرف درباره گذشته تاریخی صدق کند اما من امروز بسیار خوشبین‌تر هستم چرا که امکانات ارتباطی و تلاش‌های گسترده‌ای که در ابعاد مختلف زندگی ایرانیان در داخل و خارج از ایران صورت می‌گیرد، نشان دهنده این است که حتی اگر میلی به فراموشی گذشته وجود داشته باشد، جامعه به این سادگی‌ها فراموش نخواهد کرد.

یادآوری مدام فجایع دهه‌های گذشته چه درباره قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ و چه در ارتباط با کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ و چه در مورد کشتارهای دیگر، جلوی فراموش شدن این فجایع را خواهد گرفت و من فکر می‌کنم که فراموش کردن این فجایع هر روز ناممکن‌تر می‌شود و به قول معروف، تاریخ دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. حقایق تاریخی آن هم حقایقی که به رنج و درد انسان‌های یک سرزمین گره خورده، فراموش‌شدنی نیستند و دیر یا زود

حقیقت بر همگان روشن می‌شود و اگر هر چه زودتر این فجایع فاش شوند، چنان‌که در اروپا شاهد بودیم، عدالت هم زودتر برقرار خواهد شد. امیدوارم که ما در ایران هر چه زودتر شاهد بررسی دقیق و جدی فجایع گذشته خود باشیم چرا که بدون واکاوی دقیق این فجایع و بررسی گذشته تاریخی، نمی‌توان آینده مطلوبی را برای کشور متصور بود. شما در حرف‌هایتان اشاره کردید که در سال‌های منتهی به وقوع قتل‌های زنجیره‌ای، شاهد تحت فشار قرار گرفتن برخی از اعضای کانون نویسندگان از سوی نهادهای امنیتی در ایران بوده‌اید. چه خاطره ویژه‌ای از آن برخوردها در یاد شما مانده؟

من آن زمان در هفت-هشت سالگی شاهد اتفاقاتی بودم که در خانه ما در موردشان صحبت می‌شد. قتل علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ماجرای بازداشتش و پخش فیلم اعترافات اجباری او تحت عنوان برنامه «هویت» در تلویزیون از این موارد است. موضوع دیگری که در آن سال‌ها بسیار بر من تأثیر گذاشت، وضعیت آقای غفار حسینی به عنوان یکی از دوستان نزدیک پدرم بود. غفار حسینی از سال ۱۳۷۴ به شدت تحت فشار تیم‌های وزارت اطلاعات قرار داشت. او به خاطر اعتمادی که به پدرم داشت، ساعت‌ها در منزل ما درباره بازجویی‌های خود یا در ارتباط با اینکه چه‌طور می‌توان با نهادهای امنیتی مقابله کرد، با پدرم بحث و گفت‌وگو می‌کرد. اگرچه من در آن زمان سن و سالی نداشتم اما همیشه می‌دیدم که آقای غفار حسینی برای دیدن پدرم به خانه ما می‌آمد. خوب خاطرم مانده که یک روز جمعه، پدرم برای بیرون رفتن از منزل حاضر شده بود. از او پرسیدم کجا می‌رود و او گفت برای خاک‌سپاری غفار حسینی به قبرستان می‌روم. با شنیدن خبر درگذشت غفار حسینی حتی در آن سن که هنوز با معنای مرگ آشنایی کاملی نداشتم، غمگین شدم. در سال‌های بعد متوجه شدم غفار حسینی بعد از بازجویی‌های پی در پی کشته شده و این اطلاع بر من تأثیر زیادی داشت.

در ماه‌های منتهی به قتل‌های سیاسی در ایران، فکر می‌کنم در بهار سال ۱۳۷۵ بود که دو جلسه مشورتی از طرف اعضای کانون نویسندگان ایران در منزل ما و در منزل غفار حسینی برگزار شد. من آن جلسات را به خاطر دارم و یادم می‌آید غفار حسینی [به دلیل تحت فشار قرار گرفتن از سوی وزارت اطلاعات] به شدت دچار ترس و شک شده بود. او خیلی سعی داشت مراقب باشد و این بازجویی‌ها در واقع روی او تأثیر بسیار زیادی گذاشته و شخصیتش دچار بحران شده بود. این مسأله برای من بسیار تأثیرگذار بود چرا که غفار حسینی در جایگاه یک نویسنده، یک انسان متفکر و کسی که در دانشگاه تدریس می‌کرد و در محافل ادبی ایران در سال‌های پیش از انقلاب و پس از انقلاب فعال بود در نهایت به آن شکل کشته شد، بدون اینکه کوچک‌ترین خبری درباره مرگ او در آن زمان اعلام شود. متأسفانه در آن زمان ارتباطات نویسندگان با روزنامه‌ها و رسانه‌های دیگری که امکان انتشار این خبرها را در داخل و خارج از کشور داشتند بسیار محدود بود. امکانات ارتباطی هم بسیار کم بود و ما واقعا در یک بی‌پناهی هولناک زندگی می‌کردیم و درباره انسان‌هایی که چنین بی‌سر و صدا کشته می‌شدند، خبری منتشر نمی‌شد. حتی مراسم خاکسپاری آنها با حضور تعداد بسیار کمی برگزار می‌شد.